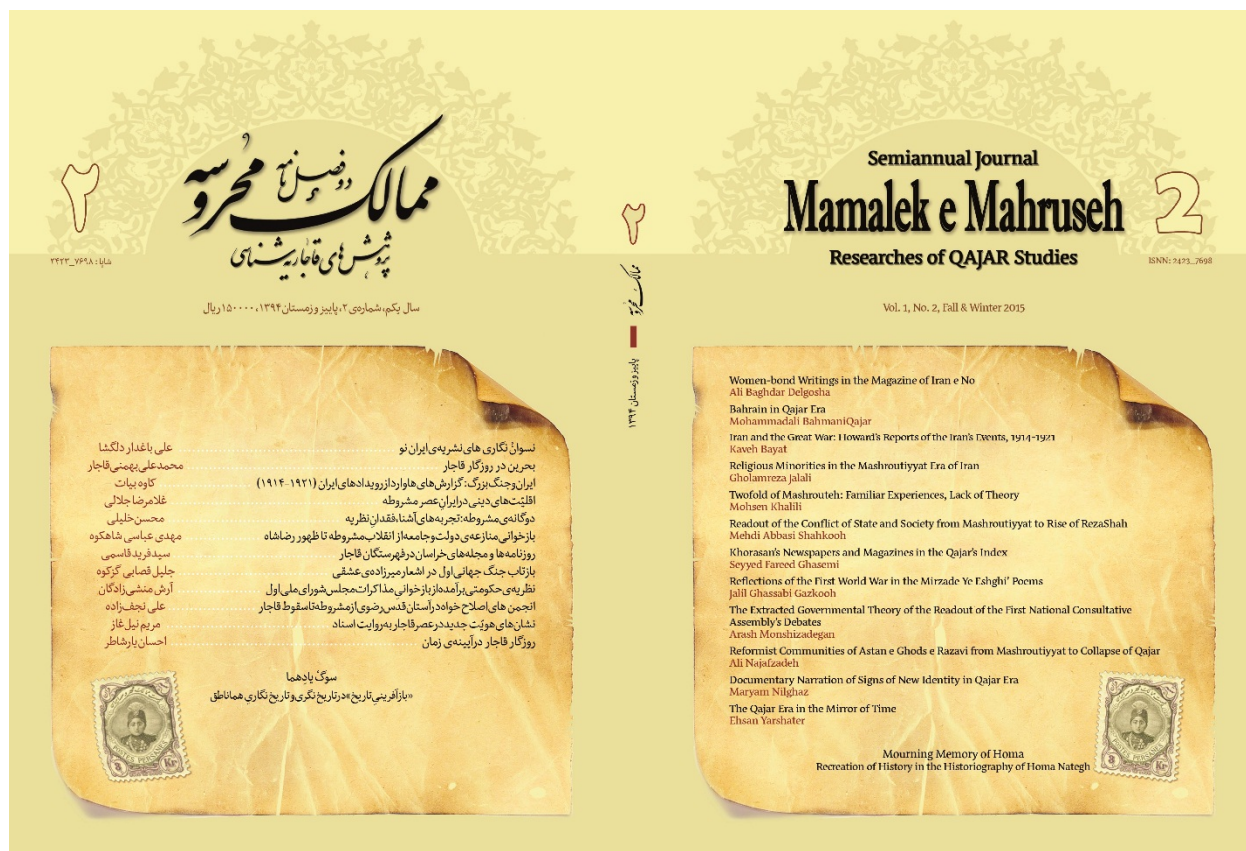




سر مقاله

اندر باب چرایی و چیستی قاجار پژوهی: گفت‌گو به جای گفت‌وگو

چند وقتی پیش، با یکی از زنان کهن سال قوم و خویش، صحبت می‌کردم و از او می‌پرسیدم که در شهر دور از محل تولد خود، زندگی روزانه را چگونه می‌گذرانند. بدون درنگ گفت که با هم‌سایگان و هم‌سالان، «بگویشنو» دارد؛ این نوع بیان، البته، اصطلاحی است جاافتاده در برخی از شهرها و روستاهای ایران. ولی، من شنونده، از آن شیوه‌ی سخن گفتن، دو نکته، فراچنگ آوردم که به‌درد مقال می‌خورد. یکی، آن‌که، حتی بین دو کلمه‌ی بگویشنو، یک واو وصل و عطف هم نیست که دست کم بگوییم که گفت‌وشنید به‌اندازه‌ی یک واو، با هم‌دیگر فاصله دارند. دودیدگر، آن‌که، از حالات روحی و چهره و طرز بیان خانم گوینده‌ی سخن، دریافتم که چه ذوقی می‌کند هنگامی که می‌گوید «می‌گویم و می‌شنوم». اگر صرفاً «می‌گفت»، دیگران، او را به پُرگویی و خودگویی و تگ‌گویی، متهمش می‌ساختند که حوصله از سر می‌برد و دوری می‌افکند و دیدار دوباره را، ناممکن، بلکه مشمئزکننده، می‌سازد؛ و، اگر، فقط، «می‌شنید»، که افسرده می‌شد و به حال خود وا گذاشته می‌شد و دیگر، شادان و خندان نمی‌بود و نتیجه، آن بود که دیدار دوباره را، ناممکن، بلکه، فاقد حس و حال و جذابیت، می‌ساخت. خب! خودمانی‌تر باید گفت که روایت این خاطره، به چه کار سر مقاله، می‌آید؟ بی‌پرده باید پرسید که دیدگاه **ممالک محروسه**، درباره‌ی قاجار پژوهی چیست. پیش‌نهاد هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ی ما، گزینش سنجه‌ی «**گفت‌وگو برای گفت‌گو**» و خروج از تمامی احکام تاکنون داه‌شده‌ی تاریخی در باب قاجاران است. رهایی از دست حکم‌های

دگم تاریخی، راه را برای به کرسی نشاندن حقیقت، می‌گشاید. نیک و بد را، باید با هم‌دیگر دید و زمانه را سنجید و نگذاشت قاجاران، حس کنند که بی‌دفاع، رها شده‌اند و جزء محرومان و نادیده‌انگاشته‌شدگان و ستم‌دیدگان و فرودستان تاریخ، به‌شمار آمده‌اند. چرا باید با قاجاران، از درِ گفت‌گو، وارد شد؟

گفت‌گو، نوعی رفتارِ بزه‌کنشانه بین دو/چند نفر است و پیوندی است بی‌برنامه‌ی پیشین، بین دو/چند نفر از مردمان، در راستای برآوردنِ نیازهای گونه‌گون. بر و در جریانِ گفت‌وگو، سه پیش‌انگاشت (مفروض) چیره است: یکی، آن‌که، آفرینش معنا در پرتو گفت‌وگو حاصل می‌شود؛ و، اگر، نیازهای انسان‌ها، به‌منزله‌ی یک موجود اجتماعی، تنها در کنش‌های جمعی و با دیگران، معنا می‌یابد، بنابراین، کنش‌های تک‌گویانه، قابلیتِ آفرینش معنا در رفتارها و روابط انسانی را ندارند. دودِ دیگر، آن‌که، بدون مکالمه نمی‌توان انتظار شنیدن و هم‌رأیی داشت؛ زیرا، مکالمه بر وزنِ موازنه است و موازنه، به‌معنای پذیرشِ برابریِ طرف‌های سخن است که میان گفت‌وگوکنندگان، دادوستد، می‌زاید. سدیگر، آن‌که، اساساً گفت‌وگو، راهی برای فهمیدن است؛ راهی که خود نیز بخشی از این دانایی را شکل می‌دهد. در این معنا، افزون بر محتوای سخن‌های رد و بدل شده میان گفت‌وگوکنندگان، اصلاً، خودِ گفت‌وگو، به‌منزله‌ی شیوه و روش، از ابزارهای تولیدکننده‌ی دانایی جمعی به‌شمار می‌آید. هم، از محتوای گفت‌وگو، دانایی زاده می‌شود؛ و، هم، خودِ گفت‌وگو، به‌مثابه‌ی روش، در اشتراک‌گذاریِ سخن‌های معنادار، علاوه بر تولیدِ دانش، معلومات و دانایی‌ها را افزون، نیز می‌کند. برای درک بهتر سخن، از دو مقوله‌ی مرتبط با هم‌دیگر بهره خواهیم گرفت. یکی، منطقِ گفت‌وگویی باختین، و دیگری، مضمونِ روی‌کردِ انتقادی به‌مثابه‌ی یکی از پارادایم‌های آغازکننده‌ی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی.

در چارچوب نظری باختین، طرح ساختار روانِ انسانی، متشکل از سه عنصر است: من‌برای‌خودم، من‌برای‌دیگری، و، دیگری‌برای‌من. من‌برای‌خودم، منبعی غیرقابل‌اعتماد برای هویتِ شخصی (تشخص) است. باختین، چنین استدلال می‌کند که من‌برای‌دیگری است که از طریق آن، موجوداتِ انسانی، فهمی از چُبود و هویتِ شخص را پرورش می‌دهند؛ چراکه، من‌برای‌دیگری، به‌مثابه‌ی امتزاجی از روشی است که دیگران مرا قضاوت می‌کنند و سپس، برپایه‌ی آن عمل می‌نمایند. در مقابل، دیگری‌برای‌من، توصیف‌گر روشی است که از طریقِ آن، دیگران دریافت‌های مرا از خودشان در هویتِ شخصی‌شان جا می‌دهند. بنابراین، هویت (چُبودگی)، صرفاً به فرد تعلق ندارد؛ بلکه مشترک بین همه است. از این‌جا است که مفهومِ حضور و کارناوال، زاییده می‌شود. کارناوال، مفهومی است که در آن صداها، متمایز فردی، شنیده می‌شوند؛ رشد می‌کنند و با هم‌دیگر به کنش متقابل می‌پردازند. یعنی، هر کس، صداها، دیگران را می‌شنود و هر فرد، به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، شخصیتِ دیگری را شکل می‌دهد. زین‌سبب، بر جریانِ گفت‌وگو، نوعی چنْدآوایی، چیره می‌گردد و در این‌جا، چنْدآوایی به‌معنای وجود چندین صدا است که با هم‌دیگر پیوند می‌خورند و به دادوستدِ معانی گوناگون، می‌پردازند. بنابراین، با تکیه بر ابزار و محتوای موجود در فرآیندِ گفت‌وگو میان همگنان، نوعی ارتباطِ پایان‌ناپذیر میان «خود / دیگری»، پدیدار می‌گردد که مدام در حالِ گفت‌وشنودهایِ استوار بر چنْدآوایی هستند. بر این فرآیند، منطقی هم حاکم است؛ از آن‌جا که افراد نمی‌توانند واقعاً بیرونِ خود را ببینند و به‌عنوان یک کل، فهمش کنند و هیچ‌آینه یا عکسی هم کمی نمی‌کند تا ما خودِ خود را بشناسیم و بفهمیم، بیرونِ واقعی ما را، تنها دیگران می‌توانند ببینند و بفهمند؛ زیرا آن‌ها در فضای بیرون از ما جای گرفته‌اند؛ تنها، به‌همین دلیل ساده که آن‌ها، «دیگران» اند. اگر هگلی هم

نباشیم و خدایگان و بنده را هم به میان نیاوریم، باز هم این امر منطقی است که «خود با دیگری شناخته می‌شود». گفت‌شنود، تنها راه، برای شناسایی جنبه‌های بی‌انتهای «خود پایان‌ناپذیر» است. در فرآیند گفت‌وگو، نوعی برملاسازی و رسواکنندگی و آشکارسازی نیز، پدیدار می‌گردد؛ زیرا، از یک سو، نقد و انتقاد بی‌پایان بر گفت‌شنید خود/ دیگری، چیره می‌شود و کشف حقیقت، از آن راه‌رو، امکان‌پذیر می‌گردد؛ و، از دیگر سو، در فرآیند گفت‌وگو، محرومان و نادیده‌انگاشته‌شدگان و ستم‌دیدگان و فرودستان، در ترازوی گفت‌گویی، برکشیده می‌شوند و برجای خود می‌نشینند. در آغاز و فرجام گفت‌گو، سرمشق و پارادایم انتقادی حاکم است.

روی‌کرد انتقادی، مبتنی بر آراء روش‌شناختی اصحاب مکتب فرانکفورت است؛ ولی، از منظر تئوریک گوناگونی هم‌چون نئومارکسیسم، فمینیسم، نئووبری، روان‌درمانی رادیکال، گیدنزی، بوردیوی، تورنی، جامعه‌شناسی ستیز، جامعه‌شناسی فرودستان، شرق‌شناسی، و پسااستعمارگرا، نیز، می‌توان گفت‌وگوی بی‌پایانی را میان فرادستان و فرودستان کناکش‌های اجتماعی، شاهد بود. بُن‌مایه‌ی روی‌کرد انتقادی عبارت از توضیح ساختارهای پنهانی مسبب رویدادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در سطح واقعیت مشهود اجتماعی و دفاع از محرومان برای تغییر وضعیت اجتماعی و سیاسی خویش، است. در این‌جا، منظور از محرومان، معنای مارکسیستی واژه، نیست؛ بلکه، محروم، چیزی و کسی (فردی و وضعیتی و حکومتی و دودمانی و دینی و مذهبی) است که به‌هر دلیل نتوانسته است از خود، به‌خوبی و به‌درستی، دفاع کند و منویات ذهنی خود را، بیان کند و آرزوهای خود را، دست‌کم، نه برآورده، بل که، بیان نماید. هدف مستتر در روی‌کرد انتقادی، عبارت از بزرگ‌جای‌خودنشانیدن حقیقت است از طریق ایجاد فضایی مناسب برای گفت‌وگو و مفاهیمی عادلانه و برابرانه در فضایی منصفانه. در این فرآیند، پژوهش، ابزاری برای نقد و تغییر مناسبات اجتماعی، به‌شمار می‌آید از طریق درافکندن سؤال‌های رسواکننده، پرده‌برداری از تزویر صاحبان قدرت و دراندازی موضوعات محرک و مشوق مردم برای تغییر.

در روی‌کرد انتقادی، ماهیت واقعیت اجتماعی، به‌طرزی مداوم، از عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تأثیرپذیر است که سبب می‌گردد جلوه‌گری آن، در قالب آگاهی کاذب، باشد. در عین حال، لایه‌های چندگانه‌ی واقعیت اجتماعی، به‌نوعی پنهان‌شده‌گی در پس ساختارها و سازوکارها، دچار می‌شود که تنها از طریق گفت‌وگوی بی‌پایان سوژه و اُبژه، برملا می‌گردد. در این روی‌کرد، سرشت انسان، از طریق قرارگرفتن در درون مناسبات اجتماعی، دچار ازخودبیگانگی می‌گردد. گفت‌وگوی مدام خود / دیگری، رهایی‌بخش است و انسان را از دست تمامی ابزارهای محدودکننده‌ی شخصیت واقعی انسانی، رها می‌سازد. از این منظر، در روی‌کرد انتقادی، نظریه‌ی قابل‌قبول اجتماعی، دو کارویژه‌ی بنیادین دارد: یکی، چارچوبی است برای شناخت و نظم‌دادن به مفاهیم؛ و، دیگری، ابزاری است برای مداخله در فرآیند اجتماعی و عمل آگاهانه برای ایجاد تغییر در وضعیت موجود. کمابیش این نکته، نزد اذهان سلیم، مشترک و پذیرفتنی است که نقطه‌ی آغاز کنش برای تغییر، انتقاد از وضع نابهنجار موجود است؛ و، انتقاد، شروع نمی‌گردد مگر به شرط آغاز گفت‌شنید. نکته‌ی مهم آن‌است که گفت‌وگو، فراتر از یک روش، یک باور است؛ زین سبب، گفت‌وگو، تنها برای گفت‌وگو، صورت نمی‌گیرد؛ بل که، در پارادایم انتقادی، درستی یا نادرستی یک تبیین، بسته به پراکسیس است؛ یعنی، کنش و عمل برای محک‌زدن نظریه‌ی انتقادی، قطعی است. در این معنا، در روی‌کرد انتقادی چنین باوری وجود دارد که عملاً آن‌چه را که از پژوهش مبتنی بر روی‌کرد انتقادی برمی‌آید، می‌بایست برای تغییر جهان به‌کار بُرد و بُرد آن را سنجید. برای انجام

این کار، گفت‌وگوی پیوسته‌ی انتقادی، هم به بازسازی فهم تاریخی برای تغییر شرایط، کمک می‌کند؛ و، هم، راه‌نمایی می‌شود برای اقدام و مداخله‌ی عملی برای تغییر شرایط به‌نقد کشیده‌شده. سرانجام، بایست دانست که گفت‌گو، پدیده‌ی است که فراتر از توصیف و تاریخ، یک ارزش است؛ پدیده‌ای است مثبت که هدف‌های مثبتی را تحقق می‌بخشد و منجر به نگه‌داشتِ فردیت و تفاوت و خودآیینی انسان‌ها، می‌گردد. گنه‌وبنه گفت‌گو، رک‌گویی و صراحت است. نباید هراس داشت. کرامتِ انسان‌ها، به گفت‌گو است. با قاجاران هم باید به گفت‌وگو پرداخت. دقت در نوشتاری که از پی خواهد آمد به خواننده نشان خواهد داد که چرا سردبیر *ممالک محروسه* به این باور رسیده است که می‌بایست با قاجاران از درِ دیگر وارد شد و آنان را از جای گاه متهمان تاریخ، خارج ساخت و بر کرسیِ گفت‌وگوهای نشاند که از پرده‌های پندار و بت‌واره‌های گمراه‌کننده‌ی اندیشه، رها باشند.

در نزاع خرس و نهنگ، ایران نه می‌بایست به کلی از پادرمی‌آمد و نه می‌بایست قوی می‌ماند. یورش‌های پی‌درپی، ایران را پایگاه گسترش‌خواهی‌های روسیه و انگلستان نمود. روس‌ها، ایران را نیم‌مرده می‌خواستند برای دسترسی به خلیج فارس؛ و انگلیسی‌ها هم، برای حفظ هندوستان، ایرانیان را ضعیف همیشه درحال‌نزع، می‌خواستند. ایران در سیاست بین‌الملل حالت جسم عایق داشت: روس دشمن مطلق ایران بود، دشمن استقلال و آزادی و ترقی و تمامیت ارضی ما بود. ما را ناتوان و عقب‌مانده می‌خواست که سیاست صرف متجاوزانه‌ی نظامی و استعمار اقتصادی خود را پیش ببرد. با هر نقشی اصلاح و تغییری سرستیزی داشت. ماهیت سیاست انگلیس با سیاست روس فرق اساسی نداشت. در تزویر و ریا و نیرنگ و تقلب از او هم هنرمندتر بود. همان رویه‌ی متجاوزانه‌ی نظامی روس را انگلیس در سرتاسر صفحات مشرق ایران و خلیج فارس تعقیب کرد؛ در نهاد سیاست اقتصادی آن نیز استثمار و چپاول‌گری بود؛ همیشه ایران را ناتوان و در مانده می‌خواست.¹ روابط خارجی ایران قاجار، بیش از آن که از تحت‌تأثیر ویژگی‌های درون‌کشوری باشد، از نظام بین‌المللی، تأثیر می‌پذیرفت: از آغاز سده‌ی گذشته که شروع تاریخ بین‌المللی جدید است، و ایران به میدان سیاست کشورهای بزرگ کشیده شد، ایران، هیچ‌گاه ارزش بین‌المللی «رتبه‌ی اول» را نیافت.² مصالحه، بُن‌مایه‌ی سیاست خارجیِ روسیه و انگلستان، نسبت به ایران بود: در چشم‌انداز وسیع سیاست بین‌المللی، هر کدام مصلحت خود را در شناختن حریم سیاسی دیگری تمیز داده بود. همین وجه اخیر بود که زمینه‌ی یک نوع هم‌کاری احتیاط‌آمیزی را میان دو دولت نیرومند نسبت به مسائل ایران، آماده می‌گردانید.³

ماهیت مناسبات خارجی ایران قاجار، زمانی به یک دشواره، تبدیل می‌شد که ضمیر ایرانی، در گذشته‌ی غلوآمیز، سیر می‌کرد و بدبختی فراگیرش را درک نمی‌کرد: آگاهی ایرانیان بر آن‌چه از دست داده‌اند و قبول این موضوع که به کشوری کوچک با مرزهایی کوچک، تبدیل شده‌اند، به‌طرزی حتمی، نشان‌گر این نبوده است که آنان خود را کشوری ناتوان به شمار آورند؛ پادشاهان هنوز شاه‌ها بودند و ایران هم‌چنان یک امپراتوری محسوب می‌شد. درواقع، اگر امپراتوری گسترده‌مرز ایرانی، ازمیان رفته بود، ولی اسطوره‌ی آن هنوز پابرجا بود؛ گذشته‌ی همیشه‌حاضری که با افتخارات واقعی و افسانه‌ای خود زندگی می‌کرد. گذشته‌ای چنین فخیم، جذبه‌ای نیرومند بر سیاست خارجی ایران

¹. فریدون آدمیت، اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار (تهران: خوارزمی، 1356) صص 164-165.

². فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران (تهران: خوارزمی، 1385) ص 461.

³. همان، ص 462.

داشت.⁴ نمی‌دانیم ناآگاهی ایرانیان از تحولات گره‌خورده با سرنوشت سیاسی‌شان، از سرِ مباحثات به گذشته بود و یا از استیصال. ایران به کالبدی پوشالی تبدیل شده بود و قدرت مقاومت در برابر اروپای گسترش‌طلب را نداشت. انگیزه‌ای هم نبود؛ مگر در ذهن اندک‌نخبگانی که «دیگری» را دیده و در قیاس با دیگران افتاده بودند و ناتوانی خود را می‌دیدند و قدرت‌مندی «غیر» را: دشوار بتوان برای وضع بغرنج‌نخستین شاهان قاجار در پیکارشان با روس و انگلیس استعاره‌ای زیبنده‌تر از قصه‌ی رویارویی اودوسئوس با اسکولا و خاروبدیس، دو هیولای دوسوی تنگه‌ی مسینا، یافت. روس و انگلیس هردو به نیتی چشم‌طمع به ایران داشتند: روسیه برای گسترش دامنه‌ی جنوبی امپراتوریش تا این‌که «سرنوشت آشکار»ش تحقق یابد؛ و انگلستان برای دفاع از امپراتوریش در برابر پیش‌روی‌های دیگران به سوی هند. البته ایران، قربانی درمانده‌ای در این کارزار نبود و حاکمانش، بسیار شبیه اودوسئوس، از هر راهی وارد می‌شدند تا دو دشمن را به جان هم بیندازند و خود از آن میان میوه برچینند. ولی، باز، هم‌چون اودوسئوس، دست ایران باز نبود که هرگونه می‌خواهد عمل کند. منابع محدود بودند، گزینه‌هایش اندک، و فشارهایی که از داخل و خارج بدان وارد می‌شد بسیار. در نهایت، نتیجه برای ایران، مانند اودوسئوس، بقا بود، ولی به‌قیمتی.⁵ تنگناهای تاریخی، سبب می‌شد ذهن نخبه‌ی قاجاری، درگیر تجربت‌های بدفرجام، شود. انگار در درون‌مایه‌ی ذهن ایرانی، تجربه‌ای سخت غم‌ناک وجود داشته است که کیفیت رفتار آنان را در مناسبات فرامرزی، شکل می‌داد: تجربه‌ی سیطره‌ی امپراتوری‌های نیرومند بریتانیا و روسیه، این احساس را در ایرانیان پدید می‌آورد که آن‌ها هیچ‌گاه حاکم بر سرنوشت خویش نبوده‌اند؛ بلکه، تابع ترویرهای اعمال نفوذ خارجی بوده‌اند.⁶

خوانندگان گرامی! نویسندگان محترم! پژوهش‌گران گران‌قدر!

ما در آغاز راه هستیم. نیاز به کمک داریم. برای به‌تر شدن راه بسیار داریم و کار بسیار. شماره‌ی نخست و دوم **ممالک محروسه** را، پایه‌ی داوری قرار ندهید. نوشتارهای این شماره را بخوانید. کاستی و کژی‌ای دیدید دریغ نکنید و بنویسید. سخن بر سر برتری و اشراف یکی از رشته‌های موجود در علوم انسانی، بر رشته‌ی دیگر نیست. در این مجله، نه تاریخ و نه علوم سیاسی و نه جامعه‌شناسی، هیچ‌کدام، کرسی‌نشین نیستند. **ممالک محروسه** می‌خواهد بر محور دودمان قاجار، آشتی‌دهنده‌ی همه‌ی دانش‌های موجود در گستره‌ی علوم انسانی باشد؛ بنابراین، پذیرای نوشتارها و جستارهای شما پژوهش‌گران است. اگر درباره‌ی موضوعی از انبوه موضوعات پژوهشی موجود در زمینه‌ی قاجاریه‌شناسی، دغدغه‌ای دارید و پرسمانی (مسأله) در ذهن‌تان شکل گرفته است، دست‌به‌قلم شوید، در بند ظرایف روش‌شناختی نباشید و از اسطوره‌ی چارچوب بیرون بزنید. قیام کنید علیه معیارهای دست‌وپاگیر روش‌شناسانه. **ممالک محروسه** نمی‌خواهد زینت قفسه‌ها باشد و زندانی قُرم. مستند و مستدل بنویسید و از عیب‌جویی‌های همه‌گانه‌ی افسانه‌ی پوزیتیویسم نهراسید. بدون تعارف منتظریم.

سردبیر

محسن خلیلی

⁴. Rouhollah K. Ramazani, (1966) *The Foreign policy of Iran; a developing nation in world affairs: 1500-1941*, (Charlottesville: University Press of Virginia, 1966) p.62.

⁵. منوچهر اسکندری قاجار، «نه راه پیش و نه راه پس: تنگناهای سیاسی ایران در اوایل حکومت قاجار»، در کتاب رکسانه فرمانفرمایان (زیر نظر): جنگ و صلح در ایران دوره‌ی قاجار و پیامدهای آن در گذشته و اکنون، ترجمه‌ی حسن افشار (تهران: نشر مرکز، 1389) ص 37.

⁶. گراهام فولر، *قبله‌ی عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه‌ی عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، 1373) ص 10.

پی‌نوشت

از دکتر جان گرنی، استاد بازنشسته‌ی تاریخ ایران (و متخصص عصر قاجار) در دانشگاه آکسفورد، پرسشی پرسیدم. پاسخ ایشان را (به پارسی گردانی رضا دانشمندی) بخوانید.

Dear Professor Mohsen Khalili,

Thank you very much for your e-mail, and apologies for this delay in replying. I was very interested to read about your new venture with a periodical devoted to Qajar Studies, and congratulate you on this welcomed initiative. The usual English translation for the phrase 'mamalek-e mahruseh' would be 'the protected domains'. 'Domain' is derived from the Latin (and then medieval French), meaning a sovereign's land or territory, land possessed by someone, but after the medieval period it gradually lost its technical feudal meaning and could be used for an estate. By the nineteenth century it was used in a more metaphorical sense, the realm of one's power and influence. In the plural it carries the same vague but quite attractive connotation as 'mamalek', and combined with 'protected' it sounds pleasing in English, with a hint of romantic nostalgia (and uncertainty as to who is doing the protecting - God or the ruler, or perhaps God through the ruler). If you did not like 'domains', you could use 'realms', which also is easy on the ear. The phrase, as you know, was also used in the Safavid period and earlier. I wondered whether you are going to use 'Mamalek-e Mahruseh' as the main title of your periodical, or as a subtitle. It would look a little odd as the main title in English, but that would not matter as the impact it has in Persian is of course much more important. I hope that your journal will be a great success and I wish you every good fortune.

With best wishes,

John Gurney

پروفسور محسن خلیلی عزیز

از ایمیل شما بسیار فراوان متشکرم و بابت تأخیر در پاسخ‌دادن عذرخواهی می‌کنم. بسیار علاقه‌مندم کار مخاطره‌آمیز جدیدتان را - یعنی نشریه‌ای که به مطالعات قاجار اختصاص داده شده - بخوانم. ترجمه‌ی انگلیسی مرسوم برای عبارت «ممالک محروسه»، The Protected Domains است. واژه‌ی Domain [دِمین] ریشه‌ی لاتین (و بعد فرانسوی قرون وسطایی) دارد؛ به معنای سرزمین یا قلمرو یک سلطان و زمینی که در تملک کسی باشد. اما پس از دوره‌ی قرون وسطا این واژه به تدریج معنای تکنیکی فتودالی‌اش را از دست داد و قابل استفاده برای املاک/اموال هم بود. در قرن نوزدهم، Domain به معنای استعاری‌تری به کار برده شد؛ حوزه‌ی نفوذ و قدرت فرد. این واژه (Domain) به صورت جمع، به اندازه‌ی «ممالک» مبهم است، اما پیوندی کاملاً جذاب با آن دارد و در ترکیب با Protected (محروسه) در زبان انگلیسی خوش‌آیند به نظر می‌رسد؛ ترکیبی هم‌راه با یک نوستالژی رمانتیک (و تردید درباره‌ی کسی که حافظ و حامی است، خداوند یا فرمان‌روا، یا شاید خداوند به وساطت فرمان‌روا). اگر Domains را نپسندیدید، می‌توانید از واژه‌ی Realms استفاده کنید، که خوش‌آهنگ است و گوش‌نواز. همان‌طور که می‌دانید، از عبارت «ممالک محروسه» در دوره‌ی صفویه و پیش از آن هم استفاده شده است. نمی‌دانم که آیا «ممالک محروسه» عنوان اصلی نشریه‌ی شما خواهد بود یا عنوان فرعی آن. در انگلیسی این عبارت برای عنوان اصلی کمی غریب است، اما مهم نیست؛ چون تأثیری که البته در فارسی دارد بسیار بااهمیت‌تر است. امیدوارم مجله‌ی شما موفقیت عظیمی باشد و آرزو می‌کنم بسیار خوش‌اقبال باشید.

هم‌راه با بهترین آرزوها،

جان گرنی

رُفایف و راه‌برد دوفصل‌نامه‌ی ممالک‌محروسه

ممالک‌محروسه، آماده‌ی دریافتِ نوشتارهای پژوهشی (تألیف، بازنشر [اسناد منتشرنشده] و تصحیح [نسخه‌های خطی] و ترجمه) پژوهش‌گران قاجار شناس است. **ممالک‌محروسه**، ویژه‌ی پژوهش‌های تاریخ قاجار است و از چاپِ نوشتارهایی که دیگر دوران‌های تاریخ ایران را دربرداشته باشد، خودداری می‌کند. دو استثناء وجود دارد؛ یکی، پیشینه و سرنوشت ایل قاجار است که می‌تواند دوران پیشاقاجار و پساقاجار را پوشش دهد؛ و، دوم، مواردی است که درباره‌ی یکی از موضوعات پژوهشی، میان قاجاران و دیگر کشورها، مقایسه صورت می‌پذیرد. نوشتارهای مقایسه‌ای ایران‌محورانه، که به تاریخ ایران مرتبط می‌شود، می‌بایست مقایسه‌های درون‌قاجاری باشند و نه مقایسه‌ی قاجاران با دیگر دوران‌های حکومت‌گری در ایران. منظور از دوران قاجار، **آغاز سلطنت آقامحمدخان قاجار تا سوم آبان 1304 خورشیدی** است.

ممالک‌محروسه، نوشتارهای پژوهشی (تألیف و بازنشر [اسناد منتشرنشده] و تصحیح [نسخه‌های خطی] و پارسی‌گردانی) پژوهش‌گران را، پس از داوری‌های بی‌طرفانه، منتشر می‌کند: تاریخ‌نگاری فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، علم، زنان، دینی و مذهبی، اداری و دیوان‌سالاری، نهادهای مدنی و سیاسی و حقوقی، رخدادهای سیاسی، روابط خارجی و دیپلماسی، اقتصاد سیاسی، اندیشه‌ی سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخی، محلی، ادبیات، هنر و معماری و موسیقی، حقوق و قانون، مطبوعات و نشریات، نظامی، حکومت‌های محلی ایالات و ولایات، شرح‌حال‌نویسی و نخبگان و رجال قاجار، ایل و خاندان قاجار، القاب و عناوین و مناصب و مراتب، مرزها و جغرافیای سیاسی، مکاتبات سلطنتی، فرمان‌ها، اسناد معاهدات و قراردادهای انواع نوشتارهای اداری و دیوانی، گزارش‌های اقتصادی، شجره‌نامه‌های قاجاری، منشورات فرهنگی، اوراق و اسناد نظامی، اسناد قضایی، گزارش‌ها و اسناد و مکاتبات مالی، مکاتبات خصوصی و خانوادگی، مردم‌شناسی، آداب و رسوم و فرهنگ عامه، پژوهش‌های زبان‌شناختی و زبان‌شناسی تاریخی.

ممالک‌محروسه، نشریه‌ای است آزاد و بدون وابستگی‌های معمول و مصطلح؛ به هیچ گروه و دسته و حزب و جناح سیاسی و عقیدتی، وابستگی و گرایش ندارد و از هیچ گروه و اندیشه‌ی ویژه‌ای پیروی نمی‌کند. برای چاپ نوشتار در **ممالک‌محروسه**، هیچ پولی، دریافت و پرداخت نمی‌شود.

ممالک‌محروسه، نوشتارهایی را دانش‌ورزانه و چاپ‌شدنی می‌داند که اصیل، پژوهشی، مستدل و اندیشه‌انگیز باشند و دانش و آگاهی خوانندگان را اعتلاء بخشند. چاپ نوشتارها در **ممالک‌محروسه**، نشان‌گر پذیرش دیدگاه‌های پدیدآورندگان نیست. مسؤولیت مقاله‌ی منتشرشده، از منظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهده‌ی نویسنده است. سردبیر **ممالک‌محروسه**، به نوشتارهایی اجازه‌ی چاپ می‌دهد که توسط هیأت تحریریه و داوران گزینش‌شده، بررسی شده باشد. فرایند داوری نوشتارهای ارسالی، زیر نظر سردبیر و پنهان است.

نوشتار و جستار ارسالی، می‌بایست برگرفته از پژوهش در حیطه‌های موضوعی **ممالک‌محروسه** باشد. نوشتار ارسالی، نبایستی پیش از این در نشریه‌های داخلی و خارجی و یا مجموعه مقالات همایش‌ها، منتشر شده باشد. نیز، نبایست در انتظار چاپ در نشریه‌ای دیگر باشد. مقاله‌ی ارسالی، نبایست هم‌زمان برای انتشار به مجله‌ای دیگر فرستاده شود. متن‌های برگرفته از نسخه‌های خطی و اسناد، نباید پیش از این، به‌صورت مستقل یا در بخش‌هایی از کتاب و نشریه و مجموعه مقالات دیگر، چاپ شده باشد. بازچاپ انتقادی و تصحیح دوباره‌ی نسخه‌های خطی و اسناد، به‌شرط نبودن، به‌تشخیص سردبیر و داوران **ممالک‌محروسه**، آزاد است. نیز، بایستی متن‌های برگرفته از نسخه‌های خطی و اسناد، چنان‌که مرسوم است به شیوه‌ی رسم‌الخط (دبیره) امروزی بازنویسی شوند و در دیباچه‌ی نوشتار، درباره‌ی شیوه‌ی نوشتاری و دبیره‌ی متن اصلی، توضیح داده شود. نوشتارهای فرستاده‌شده برای **ممالک‌محروسه**، پس از پذیرش، یک‌سان‌سازی، ویراسته و پیراسته می‌شوند. اگر، ویرایش نوشتار به تغییر بنیادین مقاله بینجامد، چاپ آن، با آگاهی صاحب نوشتار خواهد بود. مقاله‌های فرستاده‌شده، بازگردانده نمی‌شوند. تکثیر و بازچاپ نوشتارهای **ممالک‌محروسه**، ممنوع است؛ مگر، با اجازه‌ی کتبی سردبیر. نقل‌قول و استناد به بخش‌هایی از نوشتار منتشرشده در **ممالک‌محروسه**، به‌شرط وفاداری کامل به محتوا و مضمون مقاله، با ذکر کامل و دقیق نشانی نوشتار، مجاز است.

راهنمای نگارش نوشتار

الف) ساختار نوشتار

عنوان (کوتاه و گویا)؛ نام و نام خانوادگی نویسنده یا مترجم، همراه با ویژگی‌های علمی و وابستگی سازمانی و نشانی پستی و شماره‌ی همراه و رایانامه‌ی نویسنده یا پارس‌گردان؛ **ممالک محروسه**، تمامی جستارها را (چه نوشتار باشد و چه پارس‌گردانی) تنها با نام **یک نفر** (نویسنده و مترجم) چاپ می‌کند و از پذیرش نوشتارهایی با بیش از یک نام، خودداری می‌ورزد. شایسته است نوشتار، از بخش‌هایی هم‌چون مقدمه، مسأله‌ی جستار، پیشینه‌ی پژوهش، پرسش(ها)، روش و شیوه‌ی گردآوری و تحلیل داده‌ها، در یک بخش و بدون ذکر عناوین فرعی، نتیجه‌گیری (تبیین یافته‌ها)، پیوست‌ها (نامه‌ها، اسناد، قراردادها، متون قوانین و دیگر مواد خام به کاررفته در نوشتار) برخوردار باشد. در شناساندن جدول‌ها (شماره و عنوان در بالای جدول) و در نشان دادن ویژگی‌های عکس و نقشه و تصویر و یا نمودار (شماره و عنوان، در پایین آن) باشد.

ب) ریخت نوشتار

مقاله‌ها با بهره‌گیری از واژه‌پرداز WORD 2013، و با قلم (فونت) BBCNassim حروف‌نگاری رایانه‌ای (تایپ) شود. بیش از 10000 واژه نباشد. اندازه‌ی قلم (سایز فونت) در عنوان مقاله (14 توپر یا Bold)، ریژ عنوان (سوتیتر 12 معمولی)، متن مقاله (13)، تیترها (12 توپر یا Bold)، تیترهای فرعی 11 معمولی، و در پانویس‌ها برای ارجاعات فارسی 11 و برای رفرنس‌های غیرفارسی، 10 باشد. برای بن‌نهادهای غیرفارسی اصطلاح‌ها را در متن مقاله و در کمانک (با اندازه‌ی قلم 10) بیاورید. تمامی عکس‌ها، نقشه‌ها، نمودارها، جدول‌ها، تصاویر، فرمول‌ها، و پیوست‌ها باید در متن مقاله، به صورت عنوان دار و شماره دار نوشته شود. تصاویر عکس و نقشه و سند و ... (رنگی یا سیاه و سفید) با وضوح 300 dpi و با فرمت TIF و جدای از متن مقاله، ارسال گردد. مطالب فارسی درون جدول‌ها با سایز فونت 12 معمولی و انگلیسی با فونت 11 معمولی ارائه شود. ارجاع دهی به شیوه‌ی **پانویس** است. برای پانویس گذاری در نوشتار، گزینه‌ی REFERENCES را انتخاب نمایید و سپس FOOTNOTES و در بخش NUMBER OF FORMAT گزینه‌ی عددی (1,2,3) را انتخاب نمایید. سپس در بخش NUMBERING از گزینه‌ی CONTINUOUS استفاده نمایید. ارجاع به شکل پانویس، از قرار زیر است:

الف) کتاب و پایان‌نامه: نام و نام خانوادگی نویسنده، نام کتاب، ترجمه‌ی (محل نشر: نام ناشر، جلد، نوبت چاپ، سال) ص 10 یا صص 10-12.

نمونه: محسن محسنی، کتاب الف، ترجمه‌ی جلال جلالی (تهران: سفید، ج. 2، چاپ دوم، 1394) ص 35.

سهیل سهیلی، ایل قاجار (تبریز: دانشگاه الفبا، دانشکده‌ی علوم اجتماعی، پایان‌نامه‌ی دکتری تاریخ، 1394) ص 456.

ب) مقاله: نام و نام خانوادگی نویسنده، «عنوان مقاله»، ترجمه‌ی، عنوان نشریه (دوره، سال، شماره، شماره‌ی پیاپی، روز یا هفته یا ماه یا فصل و یا دوفصل و سال چاپ) ص 10 یا صص 10-12.

نمونه: محسن محسنی، «الف»، ترجمه‌ی رضا رضوی، الفبا (دوره‌ی 4، سال 2، شماره‌ی 1، شماره‌ی پیاپی 5، بهار 1394) ص 24.

ارجاع بعدی: الف) بدون فاصله با ارجاع قبلی؛ محسن محسنی، همان، ص 11. ب) با فاصله با ارجاع قبلی؛ محسن محسنی، پیشین، ص 23.

پ) دانش‌نامه: نام و نام خانوادگی نویسنده، «مدخل»، نام دائرةالمعارف، ترجمه‌ی (محل نشر: نام ناشر، جلد، نوبت چاپ، سال) ص 10 یا صص 10-12.

نمونه: جلال جلالی، «ایل»، دانش‌نامه‌ی قاجار، ترجمه‌ی حسین حسینی (مشهد: گنبد، ج. 1، چاپ دوم، 1394) ص 456.

ت) اسناد: نام سازمان دارنده‌ی سند، شماره‌ی بازیابی، تاریخ سند.

ث) نسخه‌های خطی: نام نسخه، نام نویسنده‌ی اثر، محل نگهداری نسخه‌ی خطی، شماره‌ی صفحه.

ج) لاتین: در ارجاعات غیر زبان فارسی، به روش زیر عمل شود. در دیگر ارجاعات به همان منابع، از ibid (ارجاع بلافاصله به همان منبع) و op.cit (ارجاع با فاصله به منبع پیشین) استفاده شود.

Samuel Harter, "Psychological relevance and information science", Journal of the American Society for Information Science (Vol.2, No. 4, winter 1992) pp. 602-615.

Gabriel Salton, Introduction to modern information (New York: McGraw-Hill, 1983) p.87.

چ) منابع برخط (online): مریم شاه‌داغی، «تلفنی که هیچ‌کس بر نمی‌دارد»، بازیابی 21 تیر 1383، از persianblog.com/maryamnaji

American Psychological Association (2001). Electronic reference. Retrieved November 1, 2001, from http://login.ezproxy.library.ualberta.ca/loing://www.apastyle.org/elecref.html

ح) فرستادن متن اصلی نوشتارهایی که به پارس‌ی، بازگردان می‌شوند، همراه با آگاهی‌ها و ویژگی‌های کتاب‌شناختی، بایسته است.